

میزان نیاز به مهدویت در صورت تحول انسان و اصلاح امورش

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سؤال 1: خداوند به شما بابت جوابهای کافی ای که می‌دهید جزای خیر دهد. مدتی است سوالی در ذهنم خلجان می‌کند. یک اندیشه و تفکری وجود دارد که می‌گویند انسان وقتی دین را گرفت و از تمام نقاط قوت آن استفاده کرد و به آن نقاط قوت، پیشرفت‌های مادی و معنوی را نیز افزود و پیوسته در صدد گسترش و توسعه‌ی این ترکیب تمدنی - که از دو بُعد مادی و معنوی و نیز علم و دین شکل گرفته - باشد و نیز پیوسته در صدد حل مشکلاتی باشد که از به‌کاری گیری این نظام در عرصه‌ی عینیت و واقع بیرونی ظاهر می‌شود (سؤال من این است:) در چنین حالتی که نشان از موفقیت واقعی انسان دارد چه نیازی به تفکر مهدویت است که اسلام، منادی آن به عنوان یک پایان منطقی برای انتهای تاریخ است؟

پاسخ:

جواب این سؤال بستگی دارد به فهم ما از مسأله‌ی مهدویت:

1. اگر مهدویت در راستای اصلاح انسان و اخلاق و اجتماع و اقامه‌ی عدل و حق و رفع تمام انواع ظلم از بشر و نیز اجرایی کردن تعالیم دین حنیف و ارزشهای ممتاز و والای اخلاقی و روحی و تکامل و تعالی نفوس انسانها در این افق‌ها فهمیده شود جواب شما از خود سؤال فهمیده می‌شود. جواب این است که اگر مهدویت اینگونه فهمیده شود نیازی به آن نداریم. البته نکته‌ای در این بین وجود دارد و آن اینکه تحقق چنین حالتی بدون وجود حضرت مهدی علیه السلام مورد اختلاف و مناقشه است. زیرا ممکن است کسی بگوید تحقق چنین فضایی که ترسیم شد فقط فرض و خیال است و بدون وجود انسان کامل و معصوم، واقعیت ندارد. لذا کسی که چنین حالتی را بدون حضور امام معصوم ترسیم می‌کند باید امکان وقوع آن را نیز اثبات کند آن هم در مقیاس جهانی؛ زیرا مدعای فرضیه مهدویت، ایجاد چنین فضایی در کل دنیا است. لذا مجرد فرض و خیال، کافی نیست.
2. اما اگر مسأله‌ی مهدویت در راستای امری بسیار فراتر از آنچه گفته شد تصویر شود نتیجه متفاوت خواهد بود. مانند اینکه مهدویت به مثابه‌ی تولد جدید و ظهوری دیگر برای انسان باشد که بیانگر یکی از مراحل عبور از دنیا به سوی آخرت و از عالم شهادت به سوی عالم غیب بوده و یا بیانگر مرحله‌ی برزخی انسان باشد.

عده‌ای، همین معنی از مهدویت را از کلمات علامه طباطبایی² برداشت کرده‌اند. البته در رابطه با نظر علامه طباطبایی پیرامون مسأله‌ی مهدویت، اختلافات زیادی وجود دارد حتی برخی وی را متهم به انکار مهدویت شیعی می‌کنند و اینکه به دلیل همین انکار، آنطور که شایسته است هیچ ذکری از مهدی به میان نمی‌آورد. گروهی هم هستند که از وی در این قضیه دفاع می‌کنند. سخن در این باره زیاد است و باید بحث و تحقیق وسیعی در کلمات و کتب علامه طباطبایی صورت بگیرد. به علامه طباطبایی رساله مهمی نسبت داده شده در نقد کسانی که منکر مهدویت هستند؛ ولی نگاه فلسفی و عرفانی علامه به مهدویت چه بسا باعث اشتباه برخی در فهم مراد ایشان شده است.

دقیقا همین مباحث و اختلافات در رابطه با نظر معروف شیخ احمد احسائی رحمه الله پیرامون حضرت مهدی - که در بسیاری از کتب او آمده - نیز وجود دارد. از نگاه او، حضرت مهدی علیه السلام از دنیای غلیظ و متراکم مادی به سوی عالمی لطیف که از نوعی تجرد برخوردار است و هفتاد مرتبه لطیف تر از دنیا است فرار کرده است. به عقیده‌ی احسائی، حضرت مهدی علیه السلام سریع به این عالم لطیف می‌رسد در حالی که مردم به سوی آن به کندی حرکت می‌کنند؛ با این وصف، ظهور حضرت مهدی در واقع رسیدن مردم به ایشان در این عالم لطیف است نه ظهور ایشان در بین مخلوقات این عالم دنیایی غلیظ و فشرده. پس رسیدن مردم به آن عالم لطیف، همان قیام حضرت و ظهور ایشان می‌باشد.

همچنین نظریه‌ی برزخی بودن مسأله‌ی مهدویت، از کلمات دیگران نیز به مشام می‌رسد؛ کسانی که معتقدند برخی از آیاتی که در نگاه مسلمین از آیات قیامت و آخرت است در واقع از آیات و نصوص مرحله‌ی مهدویت است.

در هر صورت اگر مسأله‌ی مهدویت اینگونه و به این معنی فهمیده شود دیگر نمی‌توان از وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چشم پوشی کرد زیرا در این صورت، حضرت مهدی با توجه به هیمنه و سلطه‌ی تکوینی‌ای که بر عالم دارد، نقش تکوینی و واقعی در مسأله‌ی مهدویت خواهد داشت؛ و مهدویت در این صورت، عبارت از ظهور مصلح اجتماعی نیست بلکه مسیر تکوینی انسانها است که باید به آن برسند و از آن گذر کنند. در این حالت، قضیه کاملاً متفاوت می‌شود و حتی اگر بشریت را به شکل عادی، اصلاح کنیم به هیچ عنوان ایجاد این نشأت و بُعد تکوینی و هدایت مردم به سوی آن - مطابق این تفسیر - بدون حضور انسان کامل و واجد تمام اسماء و صفات، ممکن نخواهد بود.

در این تفسیر، از شئون اداری و تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سخن نمی‌گوییم بلکه از تولد تکوینی دیگری برای انسان سخن می‌گوییم که انسان در این تولد جدید، به شکل متفاوتی متصل به عالم غیب شده و تمام عالم، دوباره ساخته می‌شود آنهم تکوینا و به صورت دیگر.

اگر این فهم از مهدویت درست باشد مسأله‌ی مهدویت ضروری خواهد بود و اصلاح اجتماعی و امثال آن ما را از مهدویت بی‌نیاز نمی‌کند.

² طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2 ص 108 و 109.

اما کدام فهم، صحیح است؟ آنچه که من از مهدویت موجود در کتاب‌های مسلمین می‌فهمم همان معنای اول است که آن را سازگارتر با نصوص می‌یابم. اما آیا برای بشر این امکان وجود دارد که عدالت تام و تمام و نیز تکامل انسانی را از جهات مختلف، بدون وجود امام، محقق کند؟ این، نیاز به اثبات دارد و اگر اثبات نشود فقط در حد فرض و تصور خواهد ماند و فرض‌ها هم از اثبات خود عاجزند.

تمام آنچه گفته شد در فرض ضروری بودن مهدویت است ولی فرض کنیم که نمی‌توانیم ضروری بودن مهدویت را اثبات کنیم؛ چنین چیزی، به معنای بطلان مهدویت و عدم وقوع آن نیست. نفی ضرورت «الف» به معنای نفی تحقق خارجی آن نیست البته تا زمانی که (الف) یکی از گزینه‌های محتمل باشد.